



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فتوای مرحوم محقق در فصل دوم از فصول پنج‌گانه بخش چهارم درباره «حدّ مهر» این است، فرمودند: «و لا تقدير في المهر بل ما تراضى عليه الزوجان و إن قل ما لم يقصر عن التقويم كحبة من حنطة و كذا لا حد له في الكثرة و قيل بالمنع من الزيادة عن مهر السنة و لو زاد رد إليها و ليس بمعتمد». آن‌گاه فرمودند: «و يكفي في المهر مشاهدته».^۱

در مسئله «مهر» نصاب خاصی نیست. اصل مهر امضایی است و نه تأسیسی زیرا قبل از اسلام در نکاح مهر بود بعد از اسلام هست، بعد از اسلام هم بین مسلمین هست هم بین غیر مسلمین، پس اصل مهر یک امر امضایی است نه امر تأسیسی؛ لذا حقیقت شرعی و مانند آن ندارد. ممکن است اصل بعضی از امور امضایی باشد ولی مقدار آن تأسیسی باشد، نصاب خاص داشته باشد؛ این هم برابر نصوص فراوانی که هست نصاب خاص ندارد. نصاب خاص ندارد یعنی در قَلّت به حدی که به بی‌ارزشی نرسد، این را گفتند؛ اما در کثرت آیا به حدی که به اسراف نرسد این قید معتبر است یا نه؟ اگر اسراف شد ممکن است حرمت تکلیفی داشته باشد چون اسراف حرام است؛ اما سخن از حکم وضعی است یعنی باطل است یا نه؟

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۸.

درباره بطلان مقدار زائد که اسراف هست اگر گفتیم معامله سفیه باطل است و این شخص سفیه نیست ولو معصیت کرده اسراف کرده ولی معامله باطل نیست. اگر گفتیم معامله سفیه هم مثل معامله سفیه باطل است چون اگر سفیه معامله او عاقلانه هم باشد باطل است. اما اگر همین انسان عاقل که معامله او عاقلانه است ولی در خصوص مهر معامله او سفیه بود، دلیلی بر صحت این نیست. حالا بخشی از این نصوص را بخوانیم تا معلوم شود که اصرار اسلام بر حفظ کیان مالی یک مملکت است. مبدا ما بگوییم این شخص عاقل در تمام مدت عمر در جریان تعیین مهر کار سفیه کرده! برای اینکه مال را - قبلاً هم ملاحظه فرمودید که بحث آن شده بود - ذات اقدس الهی برای تأمین نظام به عنوان امانت در اختیار مردم قرار می‌دهد، این طور نیست که انسان مالک مال باشد به جمیع شئون آن؛ تعبیر قرآن کریم این است: ﴿وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾^۱ به هر حال زمام این مال به دست اوست و چون زمام مال به دست اوست و می‌خواهد ملت اسلامی آبرومندانه زندگی کند می‌فرماید این مال را به دست غیر عاقل نسپارید زیرا آبروی شما در داشتن مال شماست، ایستادگی شما در برابر دشمن در اثر مال شماست. این آیه قبلاً هم بحث شد سوره مبارکه «نساء» آیه پنج به بعد این است: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۲ در جریان «مال» فرمود مال را به دست سفهاء ندهید، برای اینکه من می‌خواهم شما یک ملتی باشید که ایستادگی داشته باشید و اگر مالتان به

۱. سوره نور، آیات ۳۳.

۲. سوره نساء، آیات ۵ و ۶.

دست سفهاء باشد این مال ضایع می‌شود، وقتی مال زائل شد آن ستون فقرات جامعه که عامل قیام و ایستادن اوست می‌شکند و چون می‌شکند شما گدای نمی‌شوید که بارها به عرضتان رسید فارسی آن هنر را ندارد که این معارف قرآنی را تبیین کند. ما در فارسی به کسی که جیب و کیف او خالی است می‌گوییم گدا، گدا بار علمی ندارد عرب هم از آن به فاقد یاد می‌کند، فاقد یعنی مال ندارد؛ اما قرآن از او به عنوان گدا یعنی فاقد یاد نمی‌کند، کسی که جیب و کیف او خالی است قرآن از او به فقیر یاد می‌کند و فقیر هم به معنی گدا نیست، فقیر این فعل به معنی مفعول است یعنی کسی که ستون فقراتش شکسته است نمی‌تواند بایستد. ملتی که قدرت ایستادگی ندارد حتماً توسری‌خور است. فرمود مال ستون فقرات شماست شما به دست چه کسی می‌خواهید بدهید؟! ﴿لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي﴾ که عامل ایستادگی نه ایستادن! آن گدایی که ایستاده گدایی می‌کند او نشسته است، آن نشسته روی میزی که دارد تولید می‌کند او ایستاده است؛ عمده ایستادگی است نه ایستادن فیزیکی! فرمود اگر شما می‌خواهید در برابر بیگانه بایستید و ایستادگی داشته باشید باید جیب و کیف شما پُر باشد.

آیا سفه مانع صحت معامله است یا رشد مقتضی صحت معامله است؟ ما اگر به دنبال سفه بگردیم یعنی این شخص باید سفیه باشد، هم باید ملکه سفاقت را ثابت کنیم، اولاً؛ هم باید محکمه برود و حاکم شرع حکم به سفه بودن او را ثابت کند حکم صادر کند که «زید سفیه»، ثانیاً؛ تا این شخص بشود سفیه. «هجر» همین است، اصلاً کتاب «هجر» را برای چه نوشتند. هر کسی سفیه شد به تشخیص او که نمی‌توانیم بگوییم معامله او باطل است. سفیه بودن هر شخص باید در محکمه ثابت شود، حاکم شرع هم بگوید «حکمتُ بآنه سفیه»؛ مثل ورشکستگی، کسی ادعای ورشکستگی می‌کند می‌گوید من مُفلس هستم. مگر مُفلس بودن هر کسی با دفتر او حال می‌شود؟! او باید برود در محکمه شواهد اقامه کند، سود و زیان را اقامه کند، خرید و فروش را اقامه کند، شاهد و بینة اقامه

بکند، تا برای محکمه ثابت بشود و حاکم شرع بگوید که «فَلَسْتُهُ»، تا بشود مفلّس؛ آن وقت حقوق دیگران از ذمه به عین منتقل می‌شود احکام تفلیس بار بشود، وگرنه همین‌طور کسی نمی‌تواند بگوید من ورشکست هستم. سفیه بودن هم همین‌طور است. ما اگر منتظر باشیم ببینیم که این شخص سفیه است یا نه، در یک شهر چند میلیونی حداقل هزار نفر گرفتار همین سفیه در گرانی مهریه هستند. این هزار نفر هم که چون ندارند، هزار روز باید زندان بروند، زندان‌ها هم پُر می‌شود. ما منتظر باشیم تا اینکه بگوییم این آقا سفیه است تا معامله او و تعیین مهر او باطل است؟! خیر، یک آدمی که قدرتی ندارد و اگر چندین سال هم تلاش کند نمی‌تواند هزار سکه تهیه کند، این سفیهی است. دین که اجازه نمی‌دهد آنچه که ستون فقرات یک ملت است به دست این شخص یا آن شخص باشد تا او به زندان برود. حالا می‌گوییم یک نفر است، سخن از یک نفر نیست! در یک شهری که حداقل چند میلیون هستند، حداقل حداقل هزار نفر گرفتار این سفیه مقطعی‌اند. این سفیه مقطعی باعث پُر شدن زندان است و پُر شدن زندان مصیبتی است دامنگیر برای کل مملکت! بنابراین ما نباید منتظر باشیم بگوییم آیا این شخص سفیه هست تا مهریه سفیه بار بشود و به «مهر المثل» برگردد؛ اگر کار او سفیهی بود این کار باطل است و به «مهر المثل» برمی‌گردد، درست است که شارع مقدس حدی مشخص نکرده است! درباره قنطار از اُقدمین تا قدما، از قدما تا متأخرین، از متأخرین تا متأخر المتأخرین مثل مرحوم صاحب جواهر هشت ده وجه برای قنطار ذکر کردند. اخیراً به دست صاحب جواهر رسید غالب اینها را نقل کرده است.^۱ اگر یک قنطار مَشک پُر از طلا بدهند یا هزار مثقال بدهند، این درباره دو خانواده می‌تواند صحیح باشد ولو در حد اشرافی‌گری، این یک قنطار مهریه می‌دهد آن هم یک قنطار جهیزیه می‌آورد یک زندگی اشرافی دارند، حالا حق یا باطل مطلبی دیگر است؛ اما یک آدم عادی بخواهد به اندازه تاریخ

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۴.

تولد خود سکه قرار بدهد این سفهی است، این لازم نیست به محکمه برود و سفیه بودن او ثابت بشود، بیع هم همین طور است. بیع سفهی، مهر سفی، اینها را هرگز دین اجازه نمی دهد که مال به دست هر کسی باشد که هر طوری بخواهد تصرف کند. بنابراین نباید گفت که این یک شخص است! بله او در یک خانواده یک شخص است؛ اما هزار نفر در هزار خانواده در یک شهر چند میلیونی، زندان ها را پُر می کنند.

بنابراین هر مسئله ای که در نظام اسلامی مطرح است یک ارتباط تنگاتنگی بین موضوع و محمول است، یک؛ یک ارتباط وابسته با محیط خانواده است، دو؛ یک ارتباط پیوندی با جامعه است، سه؛ این می شود «فقه». این طور نیست که آدم سر را حَم بکند بگوید اینها دو نفر هستند، بله اینها دو نفرند، اما این دو نفر که در بیابان زندگی نمی کنند! این دو نفری که در جامعه زندگی می کنند کاری باید بکنند که این اضلاع سه گانه مثلث بهم نخورد؛ نه خانواده بهم نخورد، نه جامعه آسیب ببیند.

مطلب دیگر این است که یک خانواده ای فرض کنید این طور است، خواهرها این طور بودند، برادرها این طور بودند، حالا ما بنا شد به «مهر المثل» برگردیم، «مهر المثل» هم به این نیست که نظیر مسئله «أقراء» و کسی که در سنّ «من تحيض» است «و لا تحيض»، این به خواهر و خواهرزاده و عمه و خاله برگردد؛ این شخص مشکل دارد، این پنج شش نفر هم که اعضای خانواده او هستند همین مشکل را دارند، باید به کل زن های آن عصر و مصر و زمان و زمین برگردد.

ائمه (علیهم السلام) آنها که دستشان یک مقداری بازتر بود گوشه ای از اسرار اسلام ناب را به دیگران می گفتند. بعضی از ائمه (علیهم السلام) که در حال تقیّه بودند راهی نبود. ملاحظه بفرمایید این تعبیر را؛ مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد پنج وسائل صفحه ۳۱۰ باب پنج از «أَبْوَابُ أَحْكَامِ الْمَسَاكِينِ» که آدم

خانه‌اش را تا چه اندازه می‌تواند بالا ببرد. یک وقت است یک خانه ده طبقه‌ای است ده واحد مسکونی است برای ده برادر مسلمان است، این عیب ندارد؛ اما یک وقت است یک خانه‌ای است برای شخص اوست این را بیش از اندازه مرتفع می‌کند که می‌خواهد اشرافی‌گری زندگی کند، این را در همین صفحه ۳۱۱ آنجا آمده است که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) می‌فرماید که «إِذَا بَنَى الرَّجُلُ فَوْقَ ثَمَانِيَةِ أَذْرُعٍ يُودَىٰ يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ أَيْنَ تُرِيدُ؟» فرشته‌ها می‌گویند ای «أفسق الفاسقين»! کجا می‌آیی؟! به اندازه دو سه اتاق برای تو بس است. اما یک وقت است که هشت ده طبقه دارد می‌سازد برای مسلمان، این «طوبی له و حسن ماب»، این را که فرشته‌ها نمی‌گویند؛ آن اشرافیت را فرشتگان می‌گویند: «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ أَيْنَ تُرِيدُ». «أَيْنَ تُرِيدُ يَا فَاسِقَ»، این در روایت دوم.^۱ «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ أَيْنَ تُرِيدُ» در روایت هفتم.^۲

اما اصل مسئله که انسان باید عاقلانه زندگی کند، ببینید اولین روایت آن این است که مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَغَيْرِهِ»، همه اینها از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) روایت کردند که «إِذَا كَانَ سَمَكُ الْبَيْتِ فَوْقَ سَبْعَةِ أَذْرُعٍ» باشد یا «ثَمَانِيَةِ أَذْرُعٍ»^۳ باشد، این مشکل را دارد که مضمون روایت قبلاً خوانده شد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۱۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۱۱.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۵۲۹؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۱۰.

اما در روایت دوم: مرحوم کلینی «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ التَّوْفَلِيِّ عَنْ زِيَادِ بْنِ عَمْرٍو الْجُعْفِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع»، این هم همین را دارد که «أَيْنَ تُرِيدُ يَا فَاسِقٌ»^۱.

ولی در باب دوم از ابواب یعنی همین جلد پنجم وسائل صفحه ۳۰۲ روایت اول این است که مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ ع» - گرچه ابا الحسن «عند الإِطلاق» وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) است، ولی این قرائن و شواهدی که اینجاها نشان می‌دهد باید وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) باشد - «إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ ع اشْتَرَى دَاراً»؛ یک خانه‌ای تهیه کرد. «وَأَمَرَ مَوْلَى لَهُ أَنْ يَتَحَوَّلَ إِلَيْهَا»؛ یکی از دوستانش را فرمود شما از خانه خودتان بیایید در این خانه بنشینید، برای اینکه قدیمی است. «وَقَالَ إِنَّ مَنَزْلَكَ ضَيِّقٌ»؛ شما عائله‌مند هستی در آن خانه تاریک و تنگ در زحمت هستی، بیایید در این خانه بنشینید. «فَقَالَ قَدْ أُحْدِثَ هَذِهِ الدَّارَ أَبِي»؛ من پا نمی‌شوم من در همین خانه پدری می‌نشینم، چون مرحوم پدرم این خانه را ساخته، من علاقمندم که همین جا باشم. ببینید که امام چه می‌گوید! «فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ كَانَ أَبُوكَ أَحَقَّ يَتَّبِعِي أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ»^۲؛ حالا پدرت احق بود نمی‌دانست که چگونه خانه بسازد، ما که تشریفات قائل نشدیم، دوتا اتاق دارد رو به قبله است، خورتاب است به اصطلاح آفتاب‌گیر است، نور دارد بیا اینجا. حالا پدرت اگر احق بود همان جا باید باشی؟! این می‌شود امام! ما این روایات را چون کم می‌گوییم و کم می‌شنویم و جامعه ظرفیت شنیدن این روایات را ندارد، خیال می‌کنیم که همه‌اش یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»^۳ اگر

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۵۲۸؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۱۰.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۵۲۵؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۲.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

جامعه را بخواهد اصلاح کند باید این طور اصلاح کند. حالا اگر کسی گفت تاریخ تولد من هزار و سیصد و فلان است، او هم گفت من ۱۳۰۰ سکه می‌خواهم بدهم، به او می‌گویند: «إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَحْمَقَ»، تو هم باید این باشی؟! یا برادرت احمق بود تو هم باید باشی؟! تو اگر این کار را کردی و شیوع پیدا کرد، یک نفر شده هزار نفر در یک شهر ده میلیونی، آن وقت زندان‌ها پُر می‌شود! این را حتماً شارع مقدس باید جلویش را بگیرد و می‌گیرد و دفترها هم هرگز نباید ثبت بکنند. وقتی که دفتر ببیند امروز اگر این کار را کرد، فردا زندان پُر می‌شود، ثبت نمی‌کند، جلویش را می‌گیرد، اصلاً حکومت برای همین است، نظم برای همین است. حضرت در برابر خوارج که گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، فرمود بله «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ اما منظور شما این است که «لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ»! به هر حال جامعه نظم می‌خواهد، حکومت می‌خواهد. شما می‌گویید «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، بله این حرف را خود ما آوردیم که «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ اما شمای خوارج می‌گویید که کسی نباید حاکم باشد و حکومت کند! مردم بدون حکومت نمی‌توانند زندگی کنند، به هر حال یک نظمی باید باشد.^۱

این گونه از روایات که سعی می‌کردند یا سعی می‌کنیم که در توده مردم این گونه روایات را نقل نکنیم؛ اما در محفل‌های خصوصی باید بدانیم که ائمه چگونه حکم می‌کردند و چه می‌گفتند! می‌گفتند اشرافیت بد است؛ اما خانه نور که فضیلت ندارد مستحب نیست، شما دوتا اتاق داری رو به قبله باشد و خورتاب باشد یعنی خورشید بتابد. «إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَحْمَقَ يَتَّبِعِي أَنْ تَكُونِ مِثْلَهُ». اگر یک وقتی خواستند «مهر المثل» بگیرند، «مهر المثل» آقران و خواهر و خاله و مانند آنها نیستند، اگر این خانواده آلودگی فکری داشتند، اینها «مهر المثل» نیست.

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۴۰.

اگر یک وقتی حکومت غفلت کرد گسترش پیدا کرد، بقائاً معذور نیست اگر حدوثاً جاهل بود باید برگرداند، باید امضا نکند، باید بگوید این دین نیست. چون مستحضری مال مادامی در اختیار انسان است که از مرز عدل نگذرد به اسراف نرسد، اگر به اسراف رسید مالک اصلی امضا نمی‌کند. فرمود این مال برای من است و به شما دادم مرزش هم تا آنجاست، اسراف کردید من امضا نمی‌کنم ﴿وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾، کسی حق ندارد بگوید مال خودم است هر طوری دلم خواست صرف می‌کنم! تو که مالک مطلق نیستی! آن که مالک مطلق است محدوده خاصی برای شما قرار داده است، گفته بین این اسراف و تبذیر شما می‌توانی در آن تصرف بکنی، وگرنه بگویند مال من است هر طوری بخواهم تصرف می‌کنم که نمی‌شود!

پرسش: امروزه هیچ محدودیت مالی وجود ندارد!

پاسخ: اینکه می‌گویند «فقه» برای تنظیم جامعه است همین است. الآن مثلاً بعد از اینکه خطر طلاق را فهمیدند تازه می‌گویند ما طلاق را ثبت نمی‌کنیم مگر اینکه بعد از مشاوره معلوم بشود که اینها هیچ نمی‌توانند باهم زندگی کنند، این را بعد گفتند باید قبل می‌گفتند! جریان «مهر» هم همین‌طور است، کارهای اسراف هم همین‌طور است. ما بعد از اینکه کسی به خطر رسید تازه متوجه می‌شویم، اینکه درست نیست! خود حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود تمام این لحظه به لحظه را مواظب باش! مرحوم علامه در تذکرة - این را یک وقتی هم نقل کردیم - نقل می‌کند که کسی در یکی از جنگ‌ها به وجود مبارک حضرت عرض کرد که من وضع مالی‌ام خوب نیست، حالا غنائم فراوانی رسیده است شما یک مقداری به من مرحمت کنید! حضرت تشریف بردند کنار شتر با این دو انگشت مقداری پشم و کرک شتر را کردند، فرمود: «مَا لِي مِنْ فَيْئِكُمْ هَذِهِ الْوَبْرَةُ إِلَّا الْخُمْسُ»^۱ من در همه این غنائم یک

۱. إعلام الوري بأعلام الهدى (ط - القدیة)، النص، ص ۱۲۱؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۱، ص ۱۷۴.

پنجم حق دارم، اگر چیزی به من رسید از سهم خودم ممکن است به شما بدهم. این می‌شود حکومت اسلامی! درست است که من دستم باز است، اما مال جامعه است، مال مسلمین است، مال همه است، تنها مال من نیست. این دین مال همه است، دین امانت الهی است. حفظ جان مردم آبروی مردم عزت مردم، این وظیفه دین است و همه باید این آبرو را برای همیشه حفظ بکنیم. حالا کسی حق دارد آبروی خودش را بریزد؟! این آبروی ما برای ما نیست، ما «امین الله» هستیم «فی العرض». این روایت نورانی را هم مرحوم کلینی در کافی نقل کرد که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»؛^۱ فرمود انسان را آزاد آفرید، اما آبروی او را در اختیار او نگذاشت که هر جا بخواهد آبروی خودش را بریزد؛ طرزی لباس بپوشد یا طرزی حرف بزند که مسخره بشود در جامعه، فرمود این کار را نکن! تفویض نکرده است، ما حق نداریم کاری بکنیم که به عزت ما بر بخورد! فرمود عزت شما آبروی شما مثل مال نیست که به هر کسی بدهی «وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»، ما محترم هستیم. ما محترم هستیم نه یعنی این حرمت ما برای ماست! این آبروی ما از «الله» است، یک؛ ما «امین الله» هستیم، دو؛ این امانت را باید حفظ بکنیم، چون ما به او ایمان آوردیم و چون به او ایمان آوردیم و بنده او هستیم، آبروی ما برای اوست. فرمود حق ندارید در امانت خیانت کنید! چرا اگر کسی آبروی خودش را بُرد دوتا گناه کرد؟ یا لا اقل یک گناه کرد؟ مال خودش را از بین بُرد می‌گوییم یک گناه کرد؛ اما آبروی خود را بُرد دو گناه کرد: یکی اینکه خیانت کرد، یکی اصل این کار معصیت است.

بنابراین حضرت فرمود به اینکه شما باید عاقلانه زندگی کنید و عاقلانه معنای آن این نیست که انسان از مزایای

طبیعی که خدا داد محروم باشد.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۶۳.

در آن روایت‌های فراوانی که مهر حد خاص ندارد، چندین روایت بود که بخشی از آنها خوانده شد و بخشی هم الآن داریم می‌خوانیم. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در همان جلد ۲۱ وسائل چندین روایت در باب یک از «أَبْوَابُ الْمُهُور»؛ یعنی ۲۳۹ به بعد ده تا روایت است که مهر نصاب خاص ندارد؛ لذا اینها ادعای اجماع کردند. مرحوم صاحب جوهر (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید به اینکه اینکه حقیقت شرعیه ندارد، یک؛ عرف هم کافی است در تعیین مصداق و حدود آن، دو؛ ما بیش از این بحث نکنیم، سه. فرمایش مرحوم سید مرتضی که می‌فرماید در زیاده از خمس مائة نگذرد،^۱ این موافقی ندارد. گاهی خود شهید در مسالک می‌فرماید که ایشان گاهی ادعای اجماع می‌کند در حالی که غیر از خودشان کسی قائل نیست. این اجماع «علی القاعدة» است؛ یعنی نظر شریفشان این است که این مطابق با قاعده است، یک؛ این قاعده مقبول همه است، دو؛ پس این حکم اجماعی است، سه؛ در حالی که انطباق این با قاعده براساس مبنای خود ایشان است. از خمس مائة بگذرد باطل نیست. نعم! این دو مطلب را می‌شود گفت که مستحب است خمس مائة باشد، یک؛ یا مکروه است بیش از خمس مائة باشد، دو؛ اینها قابل گفتن است؛ اما حرام باشد و باطل، این قابل گفتن نیست، چون دلیل اجازه نمی‌دهد.

روایت اول آن این است که «مَا تَرَاظَى عَلَيْهِ النَّاسُ».^۲ روایت دوم هم به همین مضمون است.^۳

روایت سوم هم این است که «فُضِّلَ بَنِي يَسَارٍ» از وجود امام باقر (سلام الله علیه) نقل می‌کند که «الصَّدَاقُ مَا

تَرَاظَا عَلَيْهِ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ فَهَذَا الصَّدَاقُ».^۴

۱. الإقتصار في انفادات الإمامية، ص ۲۹۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۹.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۹.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

روایت چهارم این باب این است که «حلبی» می‌گوید از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم «عَنِ الْمَهْرِ فَقَالَ مَا تَرْضَى عَلَيْهِ النَّاسُ أَوْ اثْنَتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَنَشٌّ» - که به تمیز اضافه بشود وگرنه این تمیز باید منصوب باشد - «أَوْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ»^۱ پس معلوم می‌شود که آن اوقیه تقریباً مقداری مطابق با همین در می‌آید، برای اینکه هر اوقیه‌ای چهل مثقال است، دوازده تا چهل مثقال می‌شود ۴۸۰ مثقال، آن نش یعنی نصف اوقیه که این هم می‌شود بیست درهم، ۴۸۰ درهم و بیست درهم می‌شود پانصد درهم که مطابق همان در می‌آید.

روایت پنجم این باب که «جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ» از وجود مبارک امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند این است که «الْمَهْرُ مَا تَرْضَى عَلَيْهِ النَّاسُ أَوْ اثْنَتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَنَشٌّ أَوْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ»^۲.

روایت ششم این باب که «زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنٍ» از امام باقر (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که «الصَّدَاقُ كُلُّ شَيْءٍ تَرْضَى عَلَيْهِ النَّاسُ قَلًّا أَوْ كَثْرًا فِي مُتْعَةٍ أَوْ تَزْوِيجٍ غَيْرِ مُتْعَةٍ»^۳ چه عقد دائم چه عقد منقطع، حقیقت مهر یکی است؛ منتها مهر همان‌طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید نه جزء عقد دائم است و نه شرط عقد دائم، ولی در مسئله عقد انقطاعی جزء لازم است و به منزله رکن است که «لا متعة إلا بأجل و أجر»^۴ روایت هفتم هم همین است.^۵

روایت نهم هم این است: «الصَّدَاقُ مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ قَلًّا أَوْ كَثْرًا»^۶.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۴. ر. ک. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۱.

۶. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۱.

روایت ده این باب هم این است: «هُوَ مَا تَرَاوَى عَلَيْهِ النَّاسُ أَوْ اثْنَتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَنَشٌّ أَوْ خَمْسُمِائَةَ دِرْهَمٍ». بعد فرمود: «الْأُوقِيَّةُ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا» چهل مثقال است، دوازده تا چهل مثقال می شود ۴۸۰ مثقال، «وَالنَّشُّ عِشْرُونَ دِرْهَمًا»^۱ که می شود پانصد مثقال. بعد مرحوم صاحب وسائل دارد که شواهد دیگری هم همین را تأیید می کند.^۲

«فتحصل» که مهر سفهی صحیح نیست باید به «مهر المثل» برگردد.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۲.